

اقتصاد سیاسی و منافع استراتژیک نوین آمریکا در خاورمیانه

چکیده

طرح «خاورمیانه بزرگ» و سیاستهای مرتبط با آن به معنای اصلی سیاست گذاری خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه تبدیل شده است و تلاشهای گسترده ای آغاز گردیده تا به ویژه با مشارکت دولتها، منابع و توانمندیهای منطقه و البته تحت هدایت و رهبری کاخ سفید در راستای اصلاحات به کار گرفته شوند. هدف غایی این اصلاحات، ادغام منطقه خاورمیانه در نظام اقتصاد سیاسی جهانی است. به طوری که قطب آن را در منطقه، اسرائیل تشکیل دهد و در راستای منافع کلان آمریکا حرکت کند. بدین ترتیب از یک سو تهدید علیه منافع لیبرال دموکراسی غرب که در پی رشد اسلام گرایی در این منطقه افزایش یافته است و ایده «برخورد تمدنها» آن را مفهوم سازی کرده است از میان برداشته خواهد شد و از سوی دیگر امنیت، استیلا و منافع اسرائیل در همکاری با کشورهای منطقه تحقق می یابد. نوشتار پیش روی در همین زمینه، اهداف و منافع استراتژیک نوین آمریکا در خاورمیانه را از منظر اقتصاد سیاسی مورد بررسی قرار می دهد.

کلید واژگان: طرح خاورمیانه بزرگ، منافع استراتژیک اقتصادی، ادغام در نظام اقتصاد جهانی، نظام

اقتصاد سیاسی جهانی.

* دکتر حسین پور احمدی، استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی است.
فصلنامه مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، سال ششم، شماره ۳ و ۴، تابستان و پاییز ۱۳۸۴، صص ۶۲-۲۹.

آمریکا در خاورمیانه به دنبال چیست؟ از فردای واقعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ - که تعبیر رویای «برخورد تمدنهای» هانتینگتون برای سران بازهای محافظه کار کاخ سفید معنا می داد - خاورمیانه در مرکز ثقل توجهات و استراتژی کلان و دراز مدت ایالات متحده آمریکا قرار گرفت. بر اساس ایده برخورد تمدنها، تمدن اسلامی عصر حاضر و مرکزیت آن در خاورمیانه که از انقلاب اسلامی ایران تاثیرات جدی پذیرفته است، اصلی ترین چالش و تهدید واقعی علیه حاکمیت جهانی لیبرال دموکراسی به رهبری ایالات متحده آمریکا معرفی شده بود و حاکمان کاخ سفید در پی پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی تلاش می کردند «نظم نوین آمریکا» را عینیت بخشیدن به ایده «پایان تاریخ و غلبه جهانی لیبرال دموکراسی» فوکویاما معرفی کنند. بنابراین، واقعه یازدهم سپتامبر را دستاویز لازم برای امنیتی کردن نظام جهانی و آغاز حملات گسترده علیه مواضع از پیش تعیین شده در خاورمیانه - به عنوان قلب جهان اسلام - قرار دادند. ابتدا نیروهای آمریکایی افغانستان را به اشغال خود درآوردند و سپس عراق با بهانه های واهی از جمله وجود سلاحهای کشتار جمعی - که هیچگاه مدرکی دال بر وجود این تسلیحات ارایه نگردید - مورد تهاجم واقع شد. در چارچوب اقتصاد سیاسی بین الملل و به کارگیری اصل وابستگی متقابل در توضیح تهاجم آمریکا به عراق، نمی توان از طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا که در پی ایجاد اصلاحات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در این بخش از جهان و برقراری ارتباط آن با نظام اقتصاد آزاد و تجارت جهانی و به ویژه گسترش مدل آمریکایی دموکراسی است غافل ماند، هدفی که آمریکا را در تقویت مبانی قدرت و امنیت نرم افزاری و سخت افزاری و بهره مندی از فرصتها و منابع اقتصادی در این منطقه یاری می رساند و آن را در کنار تهاجم به عراق معنادار می سازد. در این چارچوب تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل و تعاملات حوزه های گوناگون قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی - امنیتی در منطقه خاورمیانه، در سطح بین الملل و نظام جهانی بیانگر اصول تأثیرگذار اقتصاد سیاسی بین الملل در تهاجم آمریکا به عراق است.^۱

تصمیم گیرندگان و سیاست سازان ایالات متحده آمریکا با اعلام ارتباط مستقیم و

پیوستگی میان اسلام‌گرایی و بنیادگرایی - به ویژه در خاورمیانه - و تروریسم به عنوان بزرگترین و مهمترین تهدید علیه منافع غرب به ویژه آمریکا، خود علاوه بر در پیش گرفتن «عملیات پیش‌دستانه» و تهاجم نظامی گسترده و همه‌جانبه تقریباً بی‌نظیر علیه مواضعی در منطقه خاورمیانه، طرح «خاورمیانه بزرگ» را در راستای اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (دینی - مذهبی) این منطقه به عنوان خاستگاه تهدید منافع آمریکا و لیبرال دموکراسی آمریکایی اعلام کردند.^۲ از آن پس، این طرح و سیاستهای مربوط به آن به عنوان چارچوب اصلی سیاست‌گذاری خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه قرار گرفت و تلاشهای گسترده‌ای آغاز گردید تا به ویژه با مشارکت دولتها، منابع و توانمندیهای منطقه و البته تحت هدایت و رهبری کاخ سفید اصلاحات مورد نظر تحقق یابد.

پرسش کلیدی نوشتار پیش روی این است: اهداف و منافع استراتژیک اقتصادی ایالات متحده آمریکا از حضور در خاورمیانه به ویژه در عراق چیست؟ به منظور پاسخ به پرسش یاد شده و با به کارگیری رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌الملل که تعامل میان ابعاد اقتصادی، سیاسی و امنیتی و نیز ابعاد داخلی و خارجی قدرت و منافع آمریکا را مورد توجه قرار می‌دهد، در این نوشتار تلاش می‌شود منافع استراتژیک اقتصادی آمریکا در خاورمیانه و عراق که پس از حضور این کشور در منطقه ابعاد گوناگون و بسیار وسیعی به خود گرفته‌اند شناسایی و تبیین شود. رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌الملل فهم مجموعه‌ای از عوامل گوناگون اقتصادی، سیاسی و امنیتی تأثیرگذار بر رویدادهای عمده در نظام جهانی را ممکن و درک ابعاد پیچیده آن و خروج از تحلیلهای تک بعدی و محدود را ممکن می‌سازد. همچنین، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و محیط بین‌المللی و ملی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را به خوبی توضیح می‌دهد، یعنی محیطی که مجموعه‌ای از عوامل و اهداف در کنار همدیگر و همسو با فرآیند سیاست خارجی از جمله تصمیم‌گیری آمریکا به عراق و حضور در این کشور و منطقه خاورمیانه را تبیین می‌کند و این نوشتار تلاش دارد در راستای تحلیلی چند بعدی و بهره‌مند از رهیافت مذکور، به اهداف و منافع حضور آمریکا در عراق در چارچوب پیشبرد طرح «خاورمیانه بزرگ» بپردازد. به یقین، منافع استراتژیک مورد جستجوی آمریکا در این منطقه به ویژه در عراق بسیار

متنوع و متعدد می‌باشند، اما به دلیل محدودیتهای نوشتاری، ما به اختصار تنها ابعاد اقتصادی این منافع و اهداف مطرح را مورد تحلیل قرار می‌دهیم. در چارچوب تحلیلی و نظری «اهداف و منافع استراتژیک اقتصادی آمریکا در خاور میانه» بر اصل وابستگی متقابل^۲ به عنوان یکی از مفاهیم تحلیلی رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌الملل تأکید می‌شود و تأثیر آن بر عوامل مؤثر و متقابل اقتصادی و سیاسی داخلی (آمریکا) و بین‌المللی (جهانی) در بحث حضور در عراق و خاورمیانه از یکسو و ابعاد اقتصادی، سیاسی - امنیتی در نظام اقتصاد سیاسی جهانی به ویژه در دوران پس از واقعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، از سوی دیگر را مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهد. اصل وابستگی متقابل در توجه به وابستگی دو سویه اما نابرابر و نامتقارن سطوح ملی و بین‌المللی و نیز در میان دولتها جهت ایجاد عوامل تأثیرگذار بر روند تحولات نظام اقتصاد سیاسی جهانی امروز نهفته است. بنابراین، وابستگی دو سویه سطوح اقتصادی و سیاسی و البته امنیتی جهانی در تدوین و هدایت سیر تحولات قدرت و امنیت قدرتهای جهانی و کنشهای نظام جهانی و بازیگران ملی و فراملی آن به این تحولات، ابعاد اقتصادی و سیاسی قدرت و امنیت را هویدا می‌سازد، زیرا قدرت و امنیت به مثابه دو اصل انکارناپذیر در توضیح رفتارهای هر یک از بازیگران در نظام اقتصاد سیاسی جهانی به ایفای نقش می‌پردازند.

در ادامه این نوشتار، نخست در قسمت یکم به توضیح چارچوب تحلیلی و نظری آن می‌پردازیم. بنابر چارچوب تحلیلی و نظری اقتصاد سیاسی بین‌الملل و اصل وابستگی متقابل، هر چند عوامل بسیار متعددی در تصمیم حضور آمریکا در عراق و خاورمیانه تأثیرگذار می‌باشند، اما تمرکز ما بر منافع استراتژیک اقتصادی آمریکا از طریق پرداختن به موضوعات رقابت قدرتهای بزرگ اقتصاد جهانی در منطقه، نفت و انرژی و تسلط بر بازارهای عرضه، تقویت قدرت اقتصاد ملی و بهره‌گیری از فرصتهای جنگی، اقتصاد امنیتی در عصر جهانی شدن، بهره‌مندی از پتانسیل بازارهای پولی، مالی و اعتباری جهانی در بازیافت قدرت دلار و فاینانس هزینه‌های امنیتی دنبال می‌شود که هر یک از این موضوعات را در این نوشتار مورد اشاره قرار می‌دهیم.

قسمت دوم این نوشتار، به موضوع نفت و انرژی و تسلط بر بازارهای عرضه اختصاص

می‌یابد، توجه به واقعیت نیاز روزافزون آمریکا به تداوم نفت وارداتی مطمئن و ارزان به رغم توان تولید و صدور نفت این کشور از یکسو و بر خورداری از تسلط بر بازارهای عرضه نفت با توجه به سهم بسیار بالای عراق در ذخایر نفتی و تأثیرگذار بر تصمیم کارتل‌های تولید نفت از جمله اوپک از سوی دیگر می‌باشد که یقیناً محوریت دلار در مبادلات نفتی را نیز به ارمغان می‌آورد و اینها همه تضمین امنیت و قدرت ملی آمریکا را در عصری که اقتصاد امنیتی دغدغه حاکمان می‌باشد، در پی دارد. تسلط بر منابع انرژی خاورمیانه از یکسو موقعیت استراتژیک آمریکا در نظام اقتصاد سیاسی جهانی را ارتقا می‌بخشد و از سوی دیگر با کنترل بر درآمدهای نفتی کشورهای منطقه پیشبرد اهداف اصلاحات طرح خاورمیانه بزرگ را تضمین می‌کند.

قسمت سوم بر دیگر اهداف و منافع اقتصادی حضور آمریکا در عراق و خاورمیانه تمرکز دارد. در دوران پس از جنگ سرده جایگاه کلیدی رقابت و قدرت اقتصادی در روابط بین‌الملل از یکسو و افول نسبی قدرت هژمونیک اقتصادی آمریکا از دهه ۱۹۷۰ به بعد از سوی دیگر برتری نسبی و بلامنازع ایالات متحده آمریکا در سطح قدرت اقتصاد جهانی و در روابط با دیگر قدرتهای رقیب آسیب پذیر ساخته است و این کشور تلاش می‌کند قدرت رقابت از دست رفته در این سطح را با تصاحب انحصاری فرصتها، بازارها، منابع و نیز ابزارهای دیگر توان اقتصادی از جمله بهره برداری از نفت ارزان، انحصار بازار سرمایه گذاری در عراق و خاورمیانه و انحصار تصمیم گیری نسبت به حضور اقتصادی رقبای جهانی در فرصتهای نوین اقتصادی در عراق و خاورمیانه جبران سازد، یعنی ایالات متحده آنچه را در سطح رقابت اقتصاد جهانی به طور نسبی از دست داده است در تسلط بر عراق و خاورمیانه جستجو می‌کند.

قسمت چهارم و پایانی این نوشتار، به توضیح ابعاد اقتصادی طرح خاورمیانه بزرگ و اهدافی که ایالات متحده آمریکا در راستای ادغام منطقه خاورمیانه در نظم نوین جهانی از طریق گسترش بازار آزاد و بازسازی هژمونی آمریکایی در این منطقه به منظور از میان برداشتن توانایی تهدید منافع جهانی خود از سوی این منطقه انتظار می‌رود، می‌پردازد. آمریکا تلاش دارد از طریق توسعه مدل اقتصاد آزاد و گسترش دموکراسی آمریکایی زمینه های تنش و رشد بنیادگرایی اسلامی را از میان برداشته و همچون تجربه ای که بعد از پایان جنگ جهانی دوم

در اروپا به دست آورده، منطقه خاورمیانه را در اقتصاد جهانی ادغام و با نظم نوین جهانی خود همسو و همراه سازد. در این صورت منافع نظام اقتصاد جهانی، منافع ملی و نهایتاً منافع و امنیت و توسعه اسرائیل تحقق خواهند یافت. تحقق این اهداف یقیناً از ابعاد و زوایای گوناگون تهدیداتی علیه امنیت و منافع میان قدرت و دراز مدت جمهوری اسلامی ایران در پی خواهند داشت.

۱. اقتصاد سیاسی بین الملل: چارچوب تحلیلی

حاکمیت و تقویت اصل وابستگی متقابل در ادبیات اقتصاد سیاسی بین الملل عمدتاً به عنوان بخشی از نتایج افول قدرت هژمونیک ایالات متحده آمریکا و به تبع آن بحران نظام جهانی هژمونیک مورد ارزیابی قرار گرفته است.^۴ پس از جنگ جهان دوم، آمریکا با ایجاد نظم هژمونیک و تقویت و توسعه این نظم بر روابط کشورهای عضو سیستم اقتصاد سیاسی بین الملل لیبرال، حاکمیت بلامنازعی را برای خود تثبیت کرده بود. این کشور با تضمین کارکرد و تأمین هزینه‌های رژیم‌های بین الملل عملاً و به طور یکجانبه امتیازات گوناگونی را نظام اقتصادی پولی و مالی خود، به هم‌پیمانان اقتصادی، تجاری، نظامی - امنیتی خود جهت مشارکت در سطح مذکور و در نتیجه پذیرش حاکمیت هژمونیک با بهره‌گیری از داده بود. از دهه ۱۹۷۰، آمریکا با آشکار شدن نشان‌های افول نسبی قدرت هژمونیک خود، نظاره‌گر توسعه اصل وابستگی متقابل میان تمامی اعضاء سیستم اقتصاد سیاسی بین الملل لیبرال شد. این اصل بنا بر تحلیل بسیاری از صاحب‌نظران به عنوان عامل ضروری توسعه همکاری‌های متقابل در میان اعضاء سیستم بین الملل در عصر جهانی شدن اقتصاد برای جایگزینی با قدرت هژمونیک از دست رفته آمریکا و ایجاد یک حاکمیت بلامنازع همگانی مورد ملاحظه قرار گرفته است.^۵

همچنان که پیشتر به آن اشاره گردیده است، وابستگی متقابل در دو سطح ملی و بین‌المللی وجود دارد و مورد توجه قرار می‌گیرد.^۶ در سطح ملی، این وابستگی نشانگر وجود تعاملات و تأثیرات متقابل و نیز فعل و انفعالات مهم و گسترده موجود میان ساختارها، قدرتها،

عوامل و رویدادهای گوناگون داخلی، به ویژه دولت و بازار (سیاست و اقتصاد) می باشد و بدین ترتیب، تأثیر گذاریها و تأثیرپذیریهای متقابل داخلی را در فرآیند تصمیم گیری و با هر تحول اجتماعی و سیاسی و اقتصادی توضیح می دهد. در سطح بین المللی نیز، روابط، کنشها و واکنشها، تعاملات و تأثیر گذاری و تأثیرپذیریهای متقابل تمامی کشورها و اعضای سیاست بین الملل در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - البته در سطوح متفاوت و نه کاملاً برابر و یکسان حاکمیت - اصل وابستگی متقابل در روابط جهانی را توضیح می دهد. وابستگی متقابل در سیاست جهانی به وضعیتی اشاره دارد که در آن میان کشورها و یا در میان بازیگران داخلی دول مختلف و یا میان بازیگران داخلی و بین المللی (دولتها) در تمامی ساختارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی تأثیر گذاری و تأثیرپذیری متقابل وجود دارد. این گونه تأثیر گذاریهای دو طرفه و متقابل، اغلب از توسعه تبادلات و روابط بین الملل و گره خوردن هر چه بیشتر تصمیمات بازیگران بین المللی به یکدیگر که به ویژه در طی دوران پس از جنگ جهانی دوم و در نظام اقتصاد سیاسی بین المللی لیبرال گسترش یافته اند، شروع شده و سپس توسعه پیدا کرده اند. اما گستردگی عمده خود را در دوران افول قدرت هژمونیک آمریکا شاهد بوده اند.

وابستگی متقابل لزوماً متقارن نیست و نیاز متقابل میان بازیگران و در نتیجه تأثیرپذیری و تأثیر گذاری میان آنان به طور حتم یکسان و هم اندازه نمی باشد، هر چه قدر میزان قدرت، حوزه نفوذ و ساختارهای بازیگر گسترده تر، عمیق تر و متنوع تر باشند، تأثیر گذاری آن بیشتر و تأثیرپذیری آن کمتر و بالعکس و هر چه حوزه منافع آن و آسیب پذیریهای مربوطه گسترده تر باشند، تأثیرپذیری آن بیشتر و تأثیر گذاری آن طبیعتاً کمتر می باشد. برخی از مهمترین مفروضات اصل وابستگی متقابل عبارتند از: تعدد بازیگران بین الملل، تعدد مجاری ارتباطی در سطح بین الملل، فقدان سلسله مراتب آشکار بین المللی و در عین حال وجود و گسترش سلسله مراتب ساختاری نهادهای فراملیتی اقتصاد جهانی، دولتها و بازیگران داخلی به ویژه پس از افول هژمونی، تغییر قاعده بازی از حاصل جمع صفر، اهمیت نقش سازمانهای بین المللی و بازیگران غیر حکومتی.^۷ ایالات متحده آمریکا به رغم

افول نسبی قدرت هژمونیک، قدرتمندترین بازیگر نظام اقتصاد سیاسی بین الملل است و بسیاری از عوامل و ساختارها و قدرتهای داخلی آن نقش جهانی ایفا می کنند. با این حال تحولات جهانی و ملی در کنار یکدیگر بر روند تصمیم گیریهای این کشور نیز به طور جدی تأثیرگذار هستند.

حاکمیت اصل وابستگی متقابل بر روابط نظام اقتصاد سیاسی و بین الملل و ویژگیهای آن در توسعه نظام واحد جهانی لیبرال و از میان برداشتن مرزهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک - خصوصاً از پایان جنگ سرد - زمینه های عمده فرآیند جهانی شدن را به دنبال داشته است و امروزه به عنوان مهمترین ویژگی نظام اقتصاد - سیاسی جهان محسوب می گردد. بنابراین، هر رویدادی در جهان، از جمله تهاجم آمریکا به عراق و اهداف طرح خاورمیانه بزرگ و تلاشهایی که ایالات متحده آمریکا به منظور همسویی این منطقه با نظام اقتصاد سیاسی جهانی انجام می دهد، می بایستی همگی در یک سطح و چشم انداز جهانی بررسی گردد و عوامل، ساختارها، و حتی نتایج آن با نگرشی جهانی مورد ملاحظه واقع شود تا بتوان تحلیل جامعی ارائه داد. بدین ترتیب، با استفاده از چارچوب تحلیلی اصل وابستگی متقابل در عرصه اقتصاد سیاسی بین الملل می توان به خوبی به نقش مجموعه عوامل داخلی - تحولات اقتصاد ملی و ملاحظات نفتی، تسلیحاتی و امنیتی - و بین المللی - رقابت میان قدرتهای بزرگ اقتصادی و سیاسی جهانی و بازارهای پولی و مالی و نقش دلار - در تهاجم آمریکا به عراق و حضور در خاورمیانه و برخی از تبعات آنها پرداخت و توضیح داد.

۲. نفت و انرژی، سرپل و تداوم دهنده حضور آمریکا در عراق و خاورمیانه

به کارگیری اصل وابستگی متقابل در نظام اقتصاد سیاسی جهانی و توجه لازم نسبت به جایگاه کلیدی این اصل در توضیح رویدادهای عمده سیاست بین الملل از جمله تهاجم آمریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ نقش تأثیرگذار نفت، قیمت و عرضه جهانی آن را آشکار می سازد. هر چند مهمترین عامل در افزایش قیمت جهانی نفت در سالهای اخیر، افزایش تقاضا برای این ماده حیاتی و استراتژیک و ثابت ماندن تقریبی میزان عرضه آن در بازارهای

عمده جهانی بوده است، اما آنچه در مورد نوسانات شدید قیمت نفت حایز توجه می باشد، اقتصاد - سیاسی نفت است. به این معنا که عرضه و تقاضا تنها عامل تعیین کننده قیمت آن نیستند. بلکه بسیاری از جنبه های سیاسی و تحولات بین الملل و یا داخلی قدرتهای بزرگ، نقش شرکتهای بزرگ نفتی و سازمانهایی همچون اوپک در این بازار تأثیر گذار هستند. آنچه که مسلم است نیاز جهانی به نفت افزایش چشمگیری نداشته است. بنابراین، صرفاً تقاضا عامل عمده در تعیین (افزایش) قیمت این ماده حیاتی محسوب نمی گردد. شروع علایم وجود رکود اقتصادی در نظام اقتصاد جهانی و عمدتاً در کشورهای بزرگ صنعتی به ویژه در آمریکا - که از اوایل قرن جدید میلادی به شدت آشکار گردیده است - سبب کاهش چرخه های تولید و در نتیجه کاهش نیاز به مصرف نفت گردیده است، اما آنچه که همچنان پا بر جا مانده و حتی مورد توجه جدی تری واقع شده است، مسئله امنیت دسترسی به منابع انرژی و از جمله نفت است و آمریکا تلاش می کند با سلطه هر چه بیشتر بر مخازن و بازارهای عرضه نفت، اقتدار جهانی خود را در روابط با کشورهای نیازمند نفت باز یابد. آمریکا خود یکی از بزرگترین مصرف کنندگان و البته تولید کنندگان نفت در جهان می باشد و یقیناً تغییرات قیمت جهانی نفت تأثیرات دوگانه قابل توجه ای بر ساختار اقتصاد ملی کشور مذکور به دنبال دارد.^۸ اگر نظام اقتصادی و تولیدی این کشور با افزایش حجم تولیدات و صادرات قادر بود از کاهش قیمت نفت استفاده لازم و بهره برداری کافی نماید، قطعاً درآمدها و منابع گسترده ای سود حاصل از تولید انبوه فوق الذکر، بهره وری اقتصادی و صادرات فراوان را نصیب خود می کرد و به بیانی دیگر، کاهش قیمت نفت برای این کشور همانند سایر کشورهای صنعتی و تولید کننده کالاها که از پائین بودن قیمت سوخت مصرفی صنایع سود کلان را نصیب اقتصاد ملی کنند، کاهش قیمت نفت می توانست کاهشهای تولید محسوب شود. بنابراین، برای اقتصاد ملی آن سود آور باشد.^۹ اما دو مشکل عمده در نظام اقتصاد ملی آمریکا مانع این امر می گردند: تداوم رکود اقتصادی در آمریکا و نقش جدی و استراتژیک کارتلهای آمریکا در قیمت جهانی نفت.

هم اکنون ناظران اقتصاد جهانی و اقتصاد ملی آمریکا از استمرار رکود اقتصادی در این

کشور و عدم توانایی آمریکا - حداقل در کوتاه مدت و حتی در میان مدت - در مهار بحران اقتصادی و وضعیت نامساعد نظامی - امنیتی ایجاد شده در پی حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و تأثیرات آن بر تداوم بحران و رکود اقتصادی مذکور خبر می دهند.^{۱۰} بدین ترتیب به نظر نمی رسد اقتصاد ملی آمریکا از قیمت پایین نفت بتواند سود لازم را کسب کند، اگرچه مصرف انرژی شهروندان آمریکایی با قیمتهای بالا فشار سیاسی بر تصمیم گیرندگان کاخ سفید وارد آورد. اما از سوی دیگر به دلیل جایگاه مهم درآمدهای نفتی در اقتصاد سیاسی ایالات متحده آمریکا - چه درآمدهای حاصل از صادرات نفت آمریکا با قیمت بالا و چه درآمدهای کلان کارتل‌های نفتی جهانی آمریکایی از تغییرات فرآیندها و روه به بالای قیمت نفت - یقیناً افزایش قیمت نفت در این کشور به ویژه زمانی که درگیر در جنگ نفتی است، نقش کلیدی ایفا می کند.^{۱۱} بنابراین آمریکا هم در کاهش قیمت نفت می تواند ذینفع باشد و هم افزایش قیمت نفت آن را منتفع خواهد ساخت: اما آنچه که نقش آمریکا را در تعیین قیمت نفت در هر زمان بنابر مصالح ملی و اقتصاد جهانی، تثبیت می کند، تسلط بر بازارها و ذخایر نفتی است تا بتواند ضمن تأمین امنیت دسترسی به نفت ارزان، کنترل تغییرات قیمت این انرژی حیاتی را در اختیار بگیرد و از این گذر اقتدار خود بر بازارهای انرژی و نیاز مصرف کنندگان - به ویژه در کشورهای قدرتمند اقتصادی و صنعتی - تثبیت کند و این هدفی است که آمریکا از حضور در خاورمیانه و کنترل ذخایر انرژی منطقه و از جمله عراق در پی آن است. اما نباید فراموش کنیم که از سوی دیگر، آژانس بین المللی انرژی، بانک جهانی و بسیاری دیگر بر این باورند که تقاضای جهانی نفت طی ۲۰ سال آینده حداقل ۶۰٪ افزایش می یابد.^{۱۲} بر خلاف عقیده عمومی در دهه گذشته، تقاضا برای انرژی در ایالات متحده آمریکا و اروپا همچنان سیر صعودی می بینیم. بدین ترتیب سیر صعودی و بی سابقه افزایش قیمت نفت که برای مثال در مارس ۲۰۰۵ به ۶۰ دلار در هر بشکه نزدیک شد و این امر اعتراض جدی آمریکا را در پی داشت،^{۱۳} گویای حقایق تحلیلی است که در سطور فوق گذشت.

در حالی که در سال ۲۰۰۳ میلادی ایالات متحده آمریکا با مصرف نزدیک به ۲۰ میلیون بشکه و تولید ۷/۷ میلیون بشکه نفت در روز، حداقل به طور روزانه نیازمند واردات ۱۲

میلیون بشکه نفت می باشد. نیاز به واردات نفت در آمریکا در سال ۲۰۲۵ به رقمی نزدیک به ۲۲ میلیون بشکه، اروپا ۲۱ میلیون بشکه، ژاپن ۷ تا ۹ میلیون بشکه، چین ۱۰ الی ۱۲ میلیون بشکه و مابقی جهانی ۲۴ الی ۲۸ میلیون بشکه خواهد بود. این در حالی است که با کاهش سهم تولید نفت در سایر نقاط جهان، سهم خاورمیانه در تولید نفت در سال ۲۰۲۵ افزایش چشمگیری یافته و به حدود ۲۴ میلیون بشکه نفت در روز می رسد.^{۱۴} در حال حاضر آمریکا ۲۶٪، اروپا ۲۷٪، ژاپن ۱۲٪ و بقیه کشورهای جهان تقریباً ۳۵٪ از واردات در جهان را به خود اختصاص داده اند.^{۱۵} این امر نیاز جدی و استراتژیک کشورهای بزرگ صنعتی و اقتصادی جهان را به واردات نفت نشان می دهد، نیازی که تحت کنترل هر قدرتی که درآید به معنای سلطه بر نظام اقتصاد سیاسی جهانی است. در واقع طی سالهای آتی چهار گروه اصلی ایالات متحده آمریکا، اروپا، آسیای جنوب شرقی و کشورهای پیشرفته در حال توسعه برای واردات بیشتر نفت و گاز با هم به رقابت خواهند پرداخت و این در حالی است که تولیدکنندگان نفت خام در منطقه خلیج فارس به تنهایی تقریباً ۶۶٪ از کل ذخایر ثابت شده نفت جهانی را در اختیار دارند و ۳۶٪ از ذخایر ثابت شده گاز جهان را نیز به خود اختصاص داده اند. بنابراین، تسلط بر بازارهای جهانی نفت و گاز با تسلط بر خاورمیانه قطعاً تحقق پیدا می کند و تهاجم به عراق می تواند شروعی برای این تسلط فرض گردد.

به همین دلیل است که برای مثال سالیانه حدود ۷۰ میلیارد دلار در بخش نظامی - استراتژیک آمریکا برای حمایت از دسترسی به نفت خاورمیانه هزینه می شود.^{۱۶} در شرایط فعلی، عراق ضمن برخورداری از حدوداً یکصد و سیزده میلیارد بشکه ذخایر نفت کشف شده، دومین کشور دارنده نفت است و در صورت اکتشافات بیشتر طبق پیش بینیهای انجام شده، این رقم می تواند جمعاً به دویست و بیست میلیارد بشکه بالغ گردد که بدین ترتیب و با توجه به هزینه پایین تولید نفت در این کشور، عراق مقام نخست در جهان را از لحاظ برخورداری از ذخایر نفتی به خود اختصاص خواهد داد و از این حیث در کنار عربستان سعودی دیگر تولیدکننده عمده نفت جهان قرار خواهد گرفت.^{۱۷} آن سان که دیک چنی، معاون رییس جمهور آمریکا اعلام کرده است، تولیدکنندگان نفت خاورمیانه محور امنیت نفتی جهان باقی

خواهند ماند.^{۱۸} زیرا در حالی که خاورمیانه امروز ۴۰٪ از صادرات نفت جهان را به عهده دارد، در سال ۲۰۲۰ به تنهایی بین ۵۴٪ تا ۶۷٪ از کل صادرات نفت جهان را به انجام خواهند رساند.^{۱۹} در پی امکان جایگزینی نفت عراق به جای حاکمیت بلامنزاع عربستان سعودی در بازارهای جهانی نفت - با توجه به اینکه روابط ریاض - واشنگتن به ویژه پس از وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ رو به سردی گذارده است - مجدداً امنیت دسترسی به نفت برای آمریکا و در نتیجه برای نظام اقتصاد سیاسی جهانی تضمین می‌گردد. علاوه بر این، با حاکمیت بر نفت عراق، کارکرد رقابلی همچون روسیه، مکزیک و ونزوئلا در بازار جهانی نفت کنترل می‌گردد و یقیناً تصمیمات اوپک نیز بدون همراهی عضو ارشد - عراق - نتایج جدی بدست نخواهد آورد. البته در این میان منافع سرشار شرکت‌های نفتی آمریکایی و فشار اقتصادی - سیاسی آنان بر آمریکا جهت دسترسی به نفت ارزان و مطمئن عراق نیز حائز توجه جدی است که در وابستگی متقابل حوزه‌های داخلی و خارجی نظام سیاست خارجی آمریکا باید لحاظ گردد. در حالی که تحریم‌های نفتی علیه ایران و لیبی، شرکت‌های نفتی آمریکایی را جهت حضور در بازارهای پر درآمد نفت جهان از امتیازاتی محروم ساخته است، دسترسی آنان به نفت عراق و به تبع آن جریان مطمئن و ارزان نفت خاورمیانه جایگزین مناسبی برای محرومیت‌های چندین ساله و در نتیجه کاهش فشارهای وارده از سوی این شرکت‌ها بر نظام اقتصادی - سیاسی ایالات متحده آمریکاست. در همین راستا، مقامات کاخ سفید، وزارت کشور و وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا در پی ملاقات‌هایی با رؤسای پنج شرکت بزرگ نفتی جهان - که در میان آنان شرکت‌های عظیم نفتی آمریکایی جایگاهی ویژه دارند - جهت طرح ریزی برای توسعه تولید و صادرات پس از جنگ در عراق به توافقاتی دست پیدا کرده‌اند.^{۲۰} حتی آمریکا به منظور حمایت از اشغال عراق، قول امتیازات نفتی گسترده‌ای به فرانسه، روسیه و چین در عراق داده است.^{۲۱} یقیناً تسلط آمریکا و کنترل امنیت بر بازارهای جهانی نفت، حاکمیت دلار در معاملات جهانی نفت را تثبیت خواهد کرد و از جایگزینی احتمالی آن با ارزهای عمده دیگر مانند یورو وین تا حد زیادی خواهد کاست، امری که در عین کاهش‌های احتمالی بهای دلار به بقای آن در نظام پولی و مالی جهانی به عنوان شاخص تداوم هژمونی آمریکا در اقتصاد سیاسی جهانی کمک می‌کند.

لستر تارو در کتاب رویارویی بزرگ، با اعلام قرن بیست و یکم به عنوان رویارویی سه ابر قدرت اقتصادی اروپا با یورو، ژاپن با ین و آمریکا با دلار، به سردمداران ایالات متحده آمریکا در مورد ترویج یورو و ین هشدار می دهد. با شروع هزاره سوم یورو به عنوان پول واحد اتحادیه اروپا به شدت در حال رشد است و این امر موقعیت انحصاری دلار به عنوان اصلی ترین ارز در مبادلات جهانی را به مخاطره انداخته است. بنابراین، می تواند حاکمیت بلامنازع دلار در نظام پولی - مالی جهانی و در نتیجه رفاه مردم آمریکا را تحت تأثیر قرار دهد. ایالات متحده آمریکا می تواند با تسلط بر عراق و در واقع بر اصلی ترین ذخایر نفت جهانی، منافع استراتژیک خاورمیانه را در راستای اهداف خود سازماندهی کند و بدین ترتیب با برتری که بر بازارهای اقتصاد جهانی به دست می آورد، اتحادیه اروپایی و یورو را در حاشیه قرار دهد. در واقع به دلیل عمق وابستگی متقابل در سطح ملی و به ویژه در سطح سیستم اقتصاد سیاسی جهانی، میان سیاستهای اقتصادی، استراتژیک و نظامی - امنیتی ایالات متحده آمریکا و نیز هم پیمانان اقتصادی - سیاسی این کشور، این گروه از کشورها بهای فراوانی برای حرکتهای توسعه طلبانه نظامی از جمله اشغال عراق خواهند پرداخت.^{۲۲} بهای وابستگی متقابل در حمله به عراق بهایی است که قدرتهای بزرگ اقتصاد جهانی به دلیل وابستگی متقابل به نظام اقتصاد ملی آمریکا و نیز به دلیل نگهداری حجم انبوهی از سرمایه، سپرده ها و اعتبارات خود به دلار و نیز از آن جایی که در تبادلات تجارت جهانی از بستانکاری یا طلبه کاری با نظام تجاری آمریکا برخوردارند، می پردازند. بنابراین، بهای هزینه های کلان آمریکا که در جنگ عراق به وجود آمده است تنها بر نظام اقتصاد ملی آمریکا سنگینی نمی کند و به طرق غیر مستقیم از سوی همه هم پیمانان آمریکا پرداخت می گردد. در واقع، ایالات متحده آمریکا با بهره مندی از ساختار موجود نظام اقتصاد سیاسی جهانی متکی بر وابستگی متقابل پیچیده، هزینه های نظامی و تسلیحاتی خود به ویژه در حمله به عراق را با سایر قدرتهای بزرگ اقتصاد جهانی تقسیم می کند و بدین ترتیب مانع تقویت بیش از حد ارزهای رقیب و یا خروج دلار به عنوان ارز قدرتمند از نظام پولی - مالی جهانی می گردد. به دلیل جایگاه محوری و عمده ای که آمریکا همچنان در نظام اقتصاد سیاسی جهانی دارد، از حملات و تهاجمات نظامی خارجی

می‌تواند در راستای کنترل قدرت اقتصادی دیگر رقبای اقتصاد جهانی بهره بگیرد. بدین ترتیب، حاکمیت « اصل وابستگی متقابل » در روابط قدرتهای بزرگ اقتصاد جهانی، سبب شده تا تمامی کشورها نسبت به توسعه طلبیهای نظامی و اقتصادی آمریکا حساسیت لازم را ابراز کنند و آن را در قالب پیامهای رسمی و غیررسمی و با در رفتارهای سیاسی به ویژه در فاصله گرفتن از سیاستهای این کشور ظاهر نمایند. درآمدهای عظیم شرکتهای نفتی آمریکا در عراق گویای بخشی از منافع پیش بینی شده اشغال عراق توسط آمریکا می باشد. برای مثال، جنگ آمریکا علیه عراق برای شرکت نفتی اکسون موبیل فقط در سه ماهه نخست اشغال عراق بیش از هفت میلیارد دلار سود داشته است.^{۲۳} علت اصلی افزایش سود این شرکت که از بدو تأسیس اش بی سابقه بوده است، افزایش قیمت جهانی نفت است که از نگرانیهای جهانی در مورد خلأ ایجاد شده در عرصه نفت پس از آغاز تهاجم به عراق نشأت گرفت. در آمد سال گذشته این شرکت تنها دو میلیارد دلار بوده است. در پی افزایش بی سابقه درآمد شرکت اکسون موبیل، سهام آن در بازار بورس ۸ درصد افزایش یافته است.^{۲۴}

۳. منافع و اهداف اقتصادی آمریکا در خاورمیانه

خاورمیانه از لحاظ نظام تجارت جهانی بسیار عقب مانده است. در سال ۲۰۰۱ سهم این منطقه از صادرات تنها ۵ درصد بوده است که کمتر از ۱ درصد سرمایه گذاری خارجی مستقیم جهانی است. اقتصاد خاورمیانه، مشکلات ساختاری دارد که این مشکلات زمینه ساز بروز بیکاری گسترده و عدم تنوع در اقلام صادراتی می شود که با گذشت چندین دهه، اقتصادی ناکارآمد را در این منطقه رقم زده است.^{۲۵} به رغم وجود منابع گسترده انرژی و ثروت هنگفت نفت، دولتهای خاورمیانه از دستیابی به فرصتهای مناسب در نظام اقتصادی جهانی بازمانده اند. در این میان منافع اقتصادی، سیاسی و بازرگانی آمریکا ایجاب می کند که در بهره برداری از منابع بالقوه سرمایه در این منطقه سهیم شود و با ایجاد پیوند اقتصادی و تجاری در منطقه، از لحاظ فرهنگی هم نفوذ خود را گسترش دهد.

در همین راستا، توافقنامه داد و ستد آزاد میان آمریکا و مراکش در ۲ مارس ۲۰۰۴

منعقد شد و برای انعقاد توافقنامه تجارت آزاد میان آمریکا و بحرین نیز، مذاکرات گسترده‌ای آغاز شده است. آمریکا، کویت و یمن در ۶ فوریه همان سال، توافقنامه چارچوب تجارت و سرمایه‌گذاری را امضا کردند که قرار است با عمان، قطر و امارات متحده عربی نیز منعقد شود.^{۲۶} آمریکا قصد دارد با همکاری عربستان سعودی، دستیابی این کشور به سازمان تجارت جهانی را آسانتر کند، فرآیندی که در قالب آن، عربستان می‌تواند همکاری فنی وسیعی را با آمریکا داشته باشد. این مسئله علاوه بر منافع اقتصادی برای عربستان، منافع سیاسی و اقتصادی گسترده‌ای برای آمریکا به ارمغان خواهد آورد. از نگاه آمریکا، هم اکنون شرایط اقتصادی خاورمیانه بسیار نامطلوب و به شدت نیازمند ایجاد اصلاحات اقتصادی است. تولید ناخالص داخلی تمام کشورهای عرب در سال ۲۰۰۲ نزدیک به ۵۳۱ میلیارد دلار بود. رشد GDP، سرمایه‌گذاری و سودآوری در دو تا سه دهه گذشته در کشورهای عربی کاهش داشته است. بر اساس برآورد بانک جهانی، کشورهای خاورمیانه باید تا سال ۲۰۲۰، ۱۰۰ میلیون شغل جدید ایجاد کنند تا بتوانند تقاضای جمعیت جویای کار خود را برآورده سازند.^{۲۷} مشکلات موجود در این کشورها تنها با افزایش رشد اقتصادی، همگرایی اقتصادی منطقه‌ای و سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم ایجاد خواهد شد و اینها اهدافی است که آمریکا در چارچوب اصلاحات اقتصادی طرح خاورمیانه بزرگ به کشورهای این منطقه قول داده است. تثبیت موقعیتهای تجاری در منطقه هم نکته قابل توجهی است. تجارت فرامنطقه‌ای در خاورمیانه در قیاس با دیگر نقاط جهان، در پایین‌ترین سطح خود قرار دارد. همچنین، این منطقه از سطح پایین همگرایی با سیستم تجارت جهانی رنج می‌برد. سیاست تجاری آمریکا از برقراری ارتباط تجاری و اقتصادی در خاورمیانه، فراهم شدن زمینه صادرات اجناس آمریکایی و دستیابی به بازارهای بزرگ اقتصادی و تجاری می‌باشد. در نظر کاخ سفید، خاورمیانه می‌تواند به جامع‌ترین نظام تجاری در جهان تبدیل شود، نظامی که کمترین موانع ورودی را داشته باشد و معاملات تجاری در این منطقه با طیف گسترده‌ای از شرکای تجاری همراه باشد و به این ترتیب، گستره بزرگتری از خدمات و کالاها را در اختیار داشته باشد. بدین لحاظ، تسریع در ایجاد اصلاحات اقتصادی و آزادسازی بازرگانی برای پیشرفت سیاستهای مالی و پولی

ضرورت دارد، به گونه ای که به این ترتیب می توان شالوده رشد بلند مدت و پایداری را پایه گذاری کرد و موقعیتهای شغلی فراوانی را هم ارایه داد.

در سال ۲۰۰۳ آمریکا ۱۷/۹ میلیارد دلار کسری بودجه تجاری با خاورمیانه داشته است. واردات نفت خام و فرآورده های نفتی آمریکا از منطقه خاورمیانه بیش از ۵۰ درصد صادرات این منطقه را تشکیل می دهد. بدون در نظر گرفتن نفت خام و فرآورده های نفتی، آمریکا سالیانه ۳ میلیارد دلار معاملات تجاری با کشورهای خاورمیانه دارد. در سال ۲۰۰۲ صادرات آمریکا به این منطقه به ۲۳/۶ میلیارد دلار رسید که این صادرات بیشتر از فروش ماشین آلات، تجهیزات و ابزار و مواد غذایی بوده است. با وجود این، میزان صادرات آمریکا به خاورمیانه در مقابل میزان صادرات اتحادیه اروپا به این منطقه به ارزش ۹۷/۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ بسیار کم است. در سایه فعالیتهای تجاری دو جانبه آمریکا در سال ۲۰۰۲، ۶۲/۱ میلیارد دلار معاملات تجاری با خاورمیانه داشته است که در مقایسه با ۱۷۶/۲ میلیارد دلار معامله تجاری خاورمیانه با اتحادیه اروپا قابل تأمل است.^{۲۸}

سود تعرفه و سهام در خاورمیانه بسیار بالا است و همین مسئله، فرصت آمریکا برای عرضه کالاهای خود در خاورمیانه را محدود می کند. زیرساختهای ارتباط تجاری میان آمریکا و کشورهای خاورمیانه وجود دارد، اما کافی نیست. آمریکا در پی آن است که ارتباط بازرگانی خود با کشورهای خاورمیانه را گسترش دهد. در نگاه آمریکا، ارتباط تجاری آزاد میان کشورهای منطقه می تواند به پیشرفت کشورهای منطقه بینجامد و صلح و ثبات را توسعه دهد. تجارت در کشورهای خاورمیانه در سال ۲۰۰۱ تنها ۸ درصد تجارت کل جهان را شامل شد. این نرخ بسیار کمتر از سطح تجاری فرامنطقه ای اروپا به میزان ۷۵ درصد و آسیا به میزان ۵۰ درصد است. افزایش تجارت فرامنطقه ای نه تنها سبب ایجاد رشد و رونق اقتصادی می شود، بلکه ثبات سیاسی و منطقه ای را هم توسعه می دهد.

این نگرش مورد تأیید بسیاری از نظریه پردازان و تحلیلگران مطالعات امنیت ملی قرار دارد که ابزار نظامی وسیله ای در خدمت تأمین منافع اقتصادی می باشد زیرا برای مثال قدرتی که سیطره نظامی خود را جستجو می کند، می تواند نیازمندیهای خود را در این زمینه

از محل درآمدهای اقتصادی حاصل از تصاحب و تهاجم به سرزمینهای دیگر جستجو کند. همچنین دستیابی به منابع اقتصادی یکی از عوامل شکل دهنده و یا تقویت کننده قدرت ملی است و لذا گسترش و تثبیت این منابع به عنوان یک سیاست امنیتی مدنظر واقع می شود.^{۲۹} البته در ابتدای هزاره سوم و در فرآیند جهانی شدن اقتصاد، یقیناً سرزمین و جغرافیا منزلت گذشته را ندارد و سرمایه، نیروی کار و فن آوریهای اطلاعاتی - ارتباطاتی اهمیت بیشتری کسب نموده اند و بدین ترتیب حفظ امنیت و قدرت ملی ارتباط مستقیمی با میزان بهره مندی از این عوامل قدرت اقتصادی نوین پیدا کرده است.^{۳۰} اما برای قدرتهای بزرگ جهانی تسلط بر سرزمینهای ثروتمند از لحاظ منابع نفت و انرژی، بازارهای بکر سرمایه گذاری و مناطق استراتژیک جهانی، می تواند سرپل دستیابی به عوامل قدرت اقتصادی نوین حتی در عصر جهانی شدن اقتصاد محسوب گردد. در واقع تأمین منافع و خواسته ها در نظام جهانی امروز کار پر هزینه ای است که هر دولتی توان پرداخت آن را ندارد، لذا روی آوردن به تهاجم به یک سرزمین می بایستی حداقل جبران هزینه های نظامی آن را در پی داشته باشد.^{۳۱} خلاصه اینکه از مهمترین مبانی حفظ امنیت، تقویت و تثبیت قدرت اقتصادی است و برای کشوری مانند ایالات متحده آمریکا که شاهد افول نسبی قدرت هژمونیک اقتصادی خود نسبت به دوران پس از جنگ جهانی دوم می باشد، دستیابی به منابع جدید قدرت اقتصادی در این راستا بسیار حیاتی است چرا که وضعیت (نسبی) نامساعد اقتصادی می تواند هم بر ثبات داخلی و هم بر جایگاه قدرت بین المللی یک دولت تأثیر منفی و جدی بر جای گذارد و در واقع حتی امنیت آن را نشانه رود. به بیان دیگر، ضعف نسبی قدرت اقتصادی یک دولت جایگاه آن را حتی در معادلات قدرت در عرصه جهانی تضعیف می کند و نهایتاً اینکه امنیت آن را نیز در پرتو آسیبهای جدی قرار می دهد.^{۳۲} بنابراین تداوم منازعات نظامی برخی از قدرتهای بزرگ جهانی (مانند آمریکا) در راستای اهداف و منافع اقتصادی به دلیل کاهش نسبی قدرت اقتصاد ملی آنان قابل تحلیل است.

توجه به نگرش فوق به ما اجازه می دهد فرض کنیم که افول نسبی قدرت اقتصاد جهانی آمریکا و در نتیجه کاهش توان رقابتی آن در صحنه رقابتهای سیاسی و اقتصادی

جهانی زمینه را برای تقویت قدرت نظامی - امنیتی در تهاجم به عراق و کسب بسترهای جدید اقتصادی در خاورمیانه برای جبران و تقویت قدرت از دست رفته آمریکا و در نتیجه تقویت قدرت چانه زنی و یا مبانی رفتارهای یک جانبه گرایانه این کشور در نظام اقتصاد سیاسی جهانی را فراهم می سازد. به بیان دیگر، در حالی که رقابت اقتصادی مبنای تعاملات میان قدرتهای بزرگ نظام اقتصاد جهانی است، ضعف نسبی اقتصاد ملی آمریکا در رقابتهای جهانی، این کشور را به سمت تقویت قدرت نظامی خود در جهت بهره مندی از نتایج حاصله در رقابتهای جهانی هدایت کرده است. افزایش روزافزون کسری تراز تجاری و کسری بودجه آمریکا و تأثیرات منفی گسترده ای که این کسریها بر رشد اقتصادی، ارزش پول و پس انداز ملی و دیگر شاخصهای یک اقتصاد قدرتمند بر جای می گذارد و آن را بیش از پیش در مسیر افول نسبی هژمونی اقتصادی قرار می دهد نیز در همین راستا قابل بحث می باشد. کسری تراز تجاری آمریکا در سال ۲۰۰۴ بالغ بر ۶۱۷ میلیارد دلار و کسری بودجه آن در همان سال بالغ بر ۵۵۰ میلیارد دلار بوده است.^{۳۳} نهایتاً اینکه ایالات متحده آمریکا بیش از پیش به انرژی وارداتی وابسته تر می گردد و حجم بیشتری از انرژی مورد نیاز خود را از بازارهای صادرات جهانی خریداری و وارد می کند که بدین ترتیب هزینه های تولیدی و نرخ رشد اقتصادی و نیز نرخ صادرات و واردات تجاری این کشور به طور مستقیم از قیمت جهانی نفت متأثر می گردد. بدین ترتیب، مجموع بدهیهای ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۲ میلادی نسبت به وضعیت پس از جنگ جهانی دوم تقریباً ۴۲ برابر شده است.^{۳۴}

داده های فوق که نشان از جایجایی قدرت در نظام اقتصاد جهانی دارد، بیان می دارند که عزم جدی در کار است تا کانونهای قدرت با گسترش حوزه های رقابت اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی - امنیتی در جهان از نفوذ و اعتبار هر چه بیشتر جهت تأثیر گذاری بر معادله های تصمیم گیری منطقه ای و جهانی برخوردار گردند و این امر بدین معناست که ایالات متحده آمریکا، یعنی اصلی ترین بازیگر نظام هژمونیک لیبرال بعد از جنگ جهانی دوم، می بایستی امروز به راهکارهای مناسب جهت کسب جایگاه برتر قدرت جهانی خود بیاندیشد، راهکاری که عمدتاً در حوزه برتری قدرت نظامی - امنیتی در جهان تحقق یافته است، زیرا در این

حوزه همچنان ایالات متحده آمریکا در جایگاه قدرت برتر و بلامنازع قرار گرفته است، هر چند این جایگاه نیز با تحولات فرآیند جهانی شدن به نظر می‌رسد محوریت خود را در جهان از دست خواهد داد.^{۳۵} تاریخ تحولات اقتصادی جهان به ویژه در دوران جنگ جهانی دوم و پس از آن نشان داده است که ایالات متحده آمریکا از جنگ، منافع سرشار اقتصادی کسب کرده است و جنگ نه فقط اقتصاد ملی آمریکا را به دلیل جایگاه ویژه این کشور در مبادلات سیاسی و نظامی - امنیتی جهان منتفع ساخته بلکه شرکتهای تسلیحاتی نظامی آمریکا را که جایگاه ویژه‌ای در ساختار تصمیمگیری و قدرت سیاسی و اقتصادی ملی و حتی جهانی برای خود محفوظ داشته اند را از درآمدهای سرشار بهره‌مند ساخته و به سرازیر شدن حجم انبوهی از درآمدها و سرمایه‌ها به این کشور انجامیده است. بدین ترتیب، به علت منتفع شدن آمریکا از اقتصاد جنگ، تهاجم به عراق و تسلط بر کشورهای منطقه نه فقط درآمدهای نظامی - تسلیحاتی عمده‌ای برای آمریکا در پی دارد و رقابت نسبی از دست رفته در اقتصاد جهانی را تا حدودی ترمیم می‌کند - و این علاوه بر سایر منافع است که آمریکا از حضور در عراق و منطقه کسب می‌کند - بلکه به علت وحشتی که در خاورمیانه ایجاد می‌کند، سبب می‌گردد تا اکثر دولت‌های منطقه به منظور در امان ماندن از سقوط و فروپاشی رابطه خود را با ایالات متحده گسترش دهند و بودجه‌های گسترده نظامی این کشورها بخصوص برای خریدهای تسلیحاتی از آمریکا به اقتصاد ملی و صنایع تسلیحاتی این کشور سرازیر گردد، واقعیتی که در پی وقایع یازدهم سپتامبر و بی‌ثباتیهای ایجاد شده در روابط آمریکا و کشورهای خاورمیانه همه‌گیر شده است.

آمریکا پس از شروع هر جنگی از سلاحهای جدید استفاده می‌کند و به همین دلیل بسیاری از تولیدات نظامی خود را در حین جنگ به فروش می‌رساند. فروش سلاح به طرف‌های درگیر و کسب درآمدهای عظیم و یا فروش تسلیحاتی به دولت فدرال آمریکا و کسب درآمدهای بالا در پی افزایش هزینه‌های عمومی دولت که نه فقط درآمد عظیم نصیب صنایع تسلیحاتی می‌کند بلکه به دلیل ایجاد کار و چرخش روابط تولیدی و اقتصادی در کشور (اجرای سیاستهای کینزی‌گرای نظامی) افزایش درآمد سرانه و افزایش مصرف عمومی پدیدار

می‌گردد و در نهایت بهبود وضعیت اقتصاد ملی را در پی دارد و می‌تواند در روابط رقابت اقتصاد جهانی، فرصتها و درآمدهای انحصاری را نصیب دولت آمریکا کند.

در تمام جنگها، از جمله جنگ جهانی یکم و دوم، جنگ ۱۹۹۱ عراق، جنگ یوگسلاوی و تهاجم به عراق، آمریکا از فروش تولیدات نظامی سود سرشاری برده است.^{۳۶} بدین لحاظ تهاجم به عراق می‌تواند در راستای کسب سود سرشار در حوزه نظامی - امنیتی و تسلیحاتی و جبران افول نسبی در سایر حوزه‌های اقتصاد جهانی برای آمریکا ارزیابی گردد، به ویژه اینکه اساساً بهای کالاهای نظامی در بازار و در پی تحقق قانون عرضه و تقاضا تعیین نمی‌گردد، بلکه به دلیل انحصاری بودن فروش آن، مصرف‌کننده، چه دولت آمریکا در خرید از صنایع تسلیحاتی خود و چه دیگر کشورهای مصرف‌کننده می‌بایستی قیمت‌های کلان و آن‌چه که از سوی فروشندگان اعلام می‌گردد را بپردازند. خرید و فروش تسلیحات برای مثال فروش یک هواپیمای جنگی ۱۶-۴۰۰۰ از ۵۰ درصد سود خالص نصیب فروشنده آن می‌کند. آمریکا در هر جنگی که مستقیم یا غیر مستقیم شرکت می‌کند، میلیاردها دلار از فروش اسلحه به جیب می‌زند.^{۳۷} امروز بوش، رییس‌جمهور آمریکا، تلاش می‌کند به هر نحو ممکن تهاجم علیه عراق را به سرانجام برساند و جنگ را تماماً ببرد زیرا قدرت نظامی را با قدرت اقتصادی حاصل از این اشغال تکمیل می‌کند و با درآمدهای اکتسابی چه از طریق فروشهای تسلیحاتی و چه با بهره‌مندی از ذخایر نفتی عراق، کسری موازنه اقتصادی خود را در روابط اقتصاد جهانی جبران خواهد کرد. کارشناسان زبده در بازارهای بورس آمریکا به مشتریان خود توصیه می‌کنند «مادامی که بمبها فرو می‌ریزند به خرید سهام ادامه دهید».^{۳۸} در روزهای آماده‌شدن آمریکا جهت تهاجم به عراق کارشناسان بورس به سرمایه‌گذاران توصیه می‌کردند که نسبت به خرید سهام شرکت نورثروپ گرومان بدون هیچ‌گونه درنگی اقدام کنند، زیرا این کنسرسیوم توانسته است طی ده سال اخیر به دومین شرکت بزرگ تسلیحاتی جهان مبدل شود. همچنین کارشناسان فوق‌نظر مثبتی در مورد خرید سهام دیگر شرکت‌های بزرگ تسلیحاتی آمریکایی ارایه کرده‌اند. سهام صنایع تسلیحاتی در مواقع بحرانی و جنگ به ویژه هنگامی که آمریکا مستقیم یا غیرمستقیم در جنگ درگیر می‌شود، مکانی بسیار امن و مطمئن برای

سرمایه‌گذاری هستند. در سال ۲۰۰۱ میلادی شرکت لاکهید مارتین به عنوان بهترین سازنده سلاح جنگی اعلام کرد ۱۲ درصد افزایش فروش داشته است، و این زمانی است که هنوز آمریکا درگیر جنگ با عراق و اشغال این کشور نشده بود.

شرکت ریشین^{۳۹} چهارمین شرکت آمریکایی متخصص در زمینه ساخت تجهیزات الکترونیکی و موشک فروش خود در سال ۲۰۰۳ را ۷ درصد بیشتر از گذشته اعلام کرده است،^{۴۰} و این در دورانی اتفاق می‌افتد که آمریکا در رکود اقتصادی به سر می‌برد. از آن جایی که یکی از خریداران عمده تولیدات نظامی از صنایع آمریکایی، دولت فدرال می‌باشد ۳۷۹ میلیارد دلار از بودجه سال ۲۰۰۳ به پنتاگون اختصاص یافت که این رقم نسبت به سال ۲۰۰۰ نزدیک به ۳۰ درصد رشد نشان می‌دهد.^{۴۱} در حالی که در دوران جنگ سرد و به خصوص دوران طرح جنگ ستارگان رونالد ریگان، بودجه نظامی آمریکا و همپیمانانش در ناتو ۵۰ درصد هزینه‌های تسلیحاتی جهان بود، در سال ۲۰۰۳، این رقم به ۷۵ درصد افزایش یافته است. در حال حاضر، از مجموع ۱۰ تولیدکننده برتر تسلیحات نظامی جهان، هفت شرکت به ایالات متحده آمریکا تعلق دارد. هر سیستم تسلیحاتی نوین فرصتهای شغلی جدیدی ایجاد می‌کند و به عنوان نمونه ایجاد سه میلیون شغل در صنایع نظامی در سال ۲۰۰۱ در همین راستا قابل بررسی است.^{۴۲} شرکت آمریکایی نورتروپ گرومان که در ساخت کشتیهای جنگی، بمب و تجهیزات نظامی فعالیت می‌کند، نقش بسیار اساسی در تأمین تجهیزات نظامی آمریکا در طول جنگ در عراق ایفا کرده است و درآمد آن در سه ماهه نخست سال ۲۰۰۳ از ۱۴۹ میلیون دلار به ۱۷۴ میلیون دلار افزایش یافته است.^{۴۳}

بدین ترتیب، به رغم رکود اقتصادی در آمریکا، شرکتهای آمریکایی حاضر در حمله آمریکا به عراق و بازسازی این کشور پس از تهاجم از افزایش شگفت‌انگیز درآمدهای خود در سه ماهه نخست اشغال عراق خبر دادند. به عنوان نمونه، شرکت نفتی هالیبرتون که برای خاموش کردن چاههای نفت عراق و حفظ زیرساختهای صنایع عراق با دولت آمریکا وارد معامله شده است از افزایش صد در صدی درآمد خود خبر داد. درآمد این شرکت از ۲۲ میلیون دلار در سه ماهه نخست سال ۲۰۰۲ به ۴۳ میلیون دلار در سه ماهه نخست تهاجم به عراق

رسید.^{۴۴} در همین راستاست که می‌توان سهم عمده آمریکا (بیش از ۷۰ درصد) در تأمین اعتبارات و سرمایه‌گذاریهای بازسازی عراق در جریان کنفرانس بازسازی عراق در اسپانیا در پایان سال ۲۰۰۳ را ارزیابی کرد. ایالات متحده آمریکا به طور جدی از سوی دیگر قدرتهای بزرگ صنعتی جهان، به ویژه آلمان و فرانسه در مورد انحصار بازسازی و تصاحب قراردادهای فعالیت شرکتهای آمریکایی در عراق مورد انتقاد قرار گرفته است.

۴. ابعاد اقتصادی طرح خاورمیانه بزرگ و منافع استراتژیک آمریکا

تسلط آمریکا بر منابع نفت و انرژی عراق و خاورمیانه در پی تقویت و برنامه ریزی جهت حضور دراز مدت در خاورمیانه، نه فقط کنترل بر شریان تأمین انرژی جهان را در پی دارد، بلکه امکان به کارگیری این منابع عظیم و درآمدهای هنگفت آن را در راستای انجام اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی طرح خاورمیانه را نیز در پی دارد. نفت شریان اصلی اقتصاد بیشتر کشورهای خاورمیانه - به ویژه کشورهای عرب تولیدکننده حاشیه خلیج فارس - است. تأثیرپذیری اقتصاد این کشورها از نوسانهای بهای نفت همواره مورد توجه سیاست‌گذاران داخلی و خارجی بوده است. در سال ۲۰۰۳ درآمد حاصل از فروش نفت سازمان کشورهای عرب صادرکننده نفت (آوپک)، براساس گزارش سالیانه این سازمان، با ۲۰ میلیارد دلار افزایش نسبت به سال قبل به ۱۶۲ میلیارد دلار رسید.^{۴۵} با توجه به قیمت‌های نفت در سال ۲۰۰۴ درآمد نفتی کشورهای تولیدکننده عرب بسیار بالاتر از سال گذشته است و حتی درآمدهای نفتی کشورهای تولیدکننده نفت حاشیه خلیج فارس در سال ۲۰۰۴ به ۳۰۰ میلیارد دلار رسیده است. بیشتر کشورهای تولیدکننده خلیج فارس با حداکثر ظرفیت خود نفت تولید می‌کنند. تصور می‌شود که کشورهای تولیدکننده با این درآمدهای نفتی می‌توانند زیرساخت‌های اقتصادی خود را توسعه دهند و به سخن دیگر، به بهبود شرایط اقتصادی و اصلاحات مورد نیاز برای توسعه بپردازند. به دلیل ارتباطی که اصلاحات اقتصادی؛ اصلاحات سیاسی از جمله انتخابات آزاد و دفاع از حقوق بشر در کشورهای منطقه دارد، بیشتر اقتصاد دانان کشورهای تولیدکننده عضو اوپک در حاشیه خلیج فارس عقیده دارند که افزایش

درآمدهای نفتی نه تنها مانع روند اصلاحات اقتصادی نمی شود بلکه سبب تسریع اصلاحات هم خواهد شد. نکته مهم این است که کشورهای تولیدکننده نفت خلیج فارس به درآمدهای نفتی وابستگی شدیدی دارند، در حالی که کنترل قیمت‌ها در بازارهای بین المللی نفت به دست عوامل خارجی از کنترل اوپک به ویژه سیاستهای اقتصادی، انرژی و امنیتی آمریکا و نیز عوامل بنیادین بازار مانند عرضه و تقاضا افتاده است. تأثیر مثبت افزایش بهای نفت بر روند اصلاحات اقتصادی خاورمیانه مورد نظر طرح خاورمیانه بزرگ یقیناً مورد توجه خاص آمریکا - که مخالفت جدی با این افزایش از خود نشان نداده است - می باشد.^{۴۶} نفت تنها ماده خام جهان است که از بالاترین حجم داد و ستد برخوردار است و بخشی از افزایش آن، ناشی از فعالیت بانکهای بین المللی، مؤسسات مالی و شرکتهای نفتی است که می کوشند با بالا بردن قیمت، از منافع بیشتری برخوردار شوند. اگر همانگونه که بسیاری پیش بینی می کنند بهای نفت به ۱۰۰ دلار در هر بشکه برسد، ممکن است بهبود اقتصاد جهان دستخوش نزول شود. اما باید توجه داشت که افزایش بهای نفت به اصلاحات اقتصادی در خاورمیانه کمک خواهد کرد.

افزایش مستمر قیمت نفت طی سالهای پس از واقعه یازدهم سپتامبر می تواند در چارچوب ایجاد سرمایه های لازم در راه تحقق اصلاحات اقتصادی طرح خاورمیانه بزرگ مورد توجه قرار گیرد. یقیناً دسترسی به منابع پولی و مالی که در عین حال تحت نظارت قدرتهای بزرگ نفتی و همسو با سیاستهای جهانی همگرایی اقتصادی و سیاسی در منطقه خاورمیانه می باشد، نخستین و مهمترین ابزار لازم را در اختیار هدایت کنندگان و تصمیم گیرندگان اصلاحات و تغییرات مورد نظر آمریکا در این منطقه قرار می دهد. نظارت ایالات متحده آمریکا از طریق شرکتهای بزرگ نفتی بر منابع پولی و مالی حاصل از فروش نفت کشورهای صادرکننده نفت منطقه خاورمیانه، طرح ریزی و هدایت اصلاحات لازم را نیز محقق می کند.

از سوی دیگر، خصوصی سازی در کشورهای نفت خیز خاورمیانه به عنوان یکی از سیاستهای اصلاحات اقتصادی طرح خاورمیانه بزرگ، با سه مشکل اساسی روبه رو است که در صورت برطرف شدن آنها، با افزایش درآمدهای نفت، این روند در چارچوب اصلاحات

اقتصادی تسریع خواهد شد. نخستین مشکل این است که شماری از موسسه های دولتی، برای پیمودن روند خصوصی سازی آمادگی کافی ندارند و برای این کار باید روند خصوصی سازی را برای سرمایه گذاران بزرگ جذاب تر کنند. دوم اینکه نگرانیهای زیادی درباره فرایند خصوصی سازی در بیشتر کشورها - بدون توجه به اینکه در تمام کشورهای توسعه یافته ای که روند خصوصی سازی با موفقیت به پایان رسیده است، اشتباههای زیادی رخ داده که سبب افزایش میزان تجربه و در نتیجه موفقیت نهایی شده است - وجود دارد و سوم اینکه تعدادی از شرکتهای دولتی به واسطه احتمال از دست دادن درآمدهای دولتی در صورت خصوصی شدن، در مقابل این روند مقاومت نشان می دهند. میزان بالای بیکاری، یکی دیگر از موانع توسعه اقتصادی است. مشکلی که در کشورهای عرب نفت خیز وجود دارد، موقعیتهای شغلی نیست، بلکه انبوه بیکاران آموزش ندیده و بی سواد است. برای انجام اصلاحات اقتصادی نیروی انسانی تحصیل کرده و آموزش دیده از ابزار اصلی است. کمبود واحدهای آموزشی و تخصصی در این کشورها بزرگ ترین معضل است. با اقدامهای جدید برای تاسیس این واحدها، نرخ افراد آموزش دیده و متخصص افزایش یافته و سطح زندگی هم بهبود می یابد.^{۴۷}

در خلال سال گذشته تقریباً تمام بازارهای سهام منطقه با رشد بی سابقه روبرو بوده است و این منطقه سریعاً به جایگاهی برای بهترین عملکردهای بازارهای سهام نوظهور بدل می شود. بیشتر کشورهای خلیج فارس از نرخ رشد بالایی برخوردار شده اند، از جمله کویت که انتظار رشد ۱۰ درصد اقتصاد خود را دارد و امارات متحده عربی که به نظر می رسد اقتصاد آن ۷ درصد رشد خواهد کرد. با توجه به قیمت‌های فعلی، پیش بینی می شود عربستان سعودی، بزرگترین صادرکننده نفت جهان، با ۴۰ میلیارد دلار مازاد بودجه روبه رو شود که بی سابقه است. این کشور طرح عمرانی پنج سال های را با بودجه ۱۱ میلیارد دلاری با هدف افزایش اشتغال تدوین کرده است. سرمایه گذاری در خلیج فارس بالا رفته است. دبی و بحرین به سمت ایجاد بازارهای شفاف و قاعده مند حرکت می کنند که سرمایه گذاری خارجی را نیز در برمی گیرد. این در حالی است که نقش دولت در اقتصاد این کشورها با اجرای برنامه های

خصوصی سازی کاهش می‌یابد. این کار باعث ایجاد فضای بیشتری برای تحرک بخشی خصوصی و سرمایه گذاری خارجی خواهد شد. به طور نمونه، عمان اعلام کرده است قصد دارد صنعت برق خود را واگذار کند.^{۴۸}

یقیناً آزادسازی اقتصادی موفق بدون آزادسازی سیاسی ناممکن است. اصلاحات اقتصادی اخیر در بازار سرمایه و سهام عربستان سعودی در چارچوب تلاش برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی با اصلاحات سیاسی همراه بوده است که عمده ترین نمود آن انتخابات شورای شهر سال آینده است. در حالی که بهره مندی و تضمین دسترسی به منابع انرژی و نفت عراق و سایر کشورهای خاورمیانه حرکت صنایع آمریکایی و تولید ثروت را برای این کشور در پی دارد و نیاز سایر کشورهای هم پیمان آمریکا را نیز مرتفع می‌سازد و بدین ترتیب تقویت قدرت سیاسی این کشور در نظام جهانی را استمرار می‌بخشد و نیز در عین حال که سایر منافع اقتصادی ناشی از حضور و فعالیت سرمایه های آمریکا در عراق و در خاورمیانه را توضیح می‌دهد، طرح خاورمیانه بزرگ، تعیین کننده استراتژی کلان و در چارچوب رفتارها و منافع میان مدت و درازمدت آمریکا در این منطقه می‌باشد. منافع میان مدت آمریکا یقیناً در چارچوب منافع انرژی و نفت و بهره مندی از فرصت‌های اقتصادی قرار می‌گیرد که ما پیشتر به آنها پرداختیم.

منافع درازمدت ایالات متحده آمریکا می‌بایستی در چارچوب منافع نظام اقتصاد جهانی سرمایه داری - که آمریکا به رغم افول نسبی هژمونی همچنان یکی از موتورهای محرکه اصلی آن به شمار می‌رود - مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد. بنابراین، رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل توضیح می‌دهد که نظام سرمایه داری جهانی از بازوان توانمند خود (ایالات متحده آمریکا) در راستای تقویت فرآیند ادغام^{۴۹} تمامی مناطق جهان در اقتصاد سیاسی جهانی بهره می‌گیرد و تلاش دارد با انجام اصلاحات مقدماتی سیاسی، فرهنگی و امنیتی خاورمیانه را نیز در فرآیند جهانی شدن اقتصاد وارد کند، تلاشی که ایالات متحده آمریکا در آن نقش بسزایی ایفا خواهد کرد. از آنجایی که کشورهای خاورمیانه در حدود ۹۰٪ از درآمد ملی را از طریق نفت و انرژی اکتساب می‌کنند،^{۵۰} یقیناً تسلط آمریکا بر این ماده حیاتی در خاورمیانه، تسلط بر

منابع مالی تأمین کننده اصلاحات مورد نظر طرح خاورمیانه بزرگ است. اینک تلاش می کنیم ضمن توضیح ابعاد اقتصادی طرح خاورمیانه بزرگ، قابلیت ادغام این منطقه در اقتصاد جهانی را در پی تحقق اهداف اقتصادی طرح مذکور مورد بررسی قرار دهیم.

هنگامی که در ۲۶ فوریه ۲۰۰۳ و اندکی پس از تهاجم نظامی به عراق، جورج بوش رییس جمهور آمریکا هدف را ایجاد نظام دموکراتیک در خاورمیانه اعلام کرد و مهمترین ابزار عملیاتی شدن این هدف را ایجاد منطقه آزاد اقتصادی و تجاری میان ایالات متحده آمریکا و خاورمیانه طی ده سال آینده معرفی نمود. سپس در دسامبر ۲۰۰۳ در مجمع جهانی اقتصاد در داووس سوئیس مجدداً این ایده مطرح گردید و نهایتاً طرح خاورمیانه بزرگ متشکل از انجام اصلاحات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از سوی آمریکا در اجلاس گروه جی ۸ در ژوئن ۲۰۰۴ به تصویب رسید.^{۵۱} در طرح خاورمیانه بزرگ، ایالات متحده آمریکا ادعان دارد که اصلی ترین راه حل برای برون رفت از تهدید احتمالی خاورمیانه متأثر از انقلاب اسلامی علیه منافع نظام سرمایه داری جهانی و لیبرال دموکراسی غرب به رهبری این کشور - که چشم انداز آن در ایده «برخورد تمدنها» هم مورد اشاره قرار گرفته است، توسعه همه جانبه در قالب اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در منطقه می باشد. مهمترین اولویت توسعه در این زمینه که یقیناً موتور محرکه در سایر ابعاد اصلاحات خواهد بود و اصلاحات سیاسی و اجتماعی را نیز بر اساس الگوی نظری لیبرالیسم تحقق خواهد بخشید، توسعه و اصلاحات اقتصادی و آزادسازی اقتصادی می باشد. بنابراین، اصلاحات اقتصادی در چارچوب آزادسازی و خصوصی سازی اقتصادی جایگاه ویژه در طرح خاورمیانه بزرگ دارد.

از نگاه تصمیم سازان کاخ سفید، از آنجایی که توسعه نیافتگی، عقب ماندگی و وابستگی اقتصادی بارزترین ویژگی جوامع و کشورهای خاورمیانه می باشد. بنابراین، هنگامی که فقر، محرومیت و اختلاف طبقاتی ناشی از توسعه نیافتگی اقتصادی در ساختار سیاسی آن جوامع با ایدئولوژی اصول گرا همراه می شوند، زمینه رشد تروریسم را فراهم می کنند و بدین ترتیب زمینه های تهدید علیه منابع استراتژیک آمریکا و غرب لیبرال دموکراسی شکل می گیرد. پس مهمترین راه برای ایجاد تحول و تغییر در این عرصه های

تهدید، توجه به اقتصاد کشورهای منطقه می باشد تا علاوه بر رفع تهدید آن را در نظام اقتصاد جهانی ادغام کرده و همراه نماید. در راستای بعد اقتصادی طرح خاورمیانه بزرگ، سرمایه گذاری خارجی جهت رشد اقتصادی از طریق اعطای وام به طرحها و پروژه های کوچک، تأسیس صندوق پول و بانک توسعه خاورمیانه بزرگ، اصلاح سیستم مالی به وسیله کاهش سلطه دولت بر خدمات پولی و مالی، رفع موانع موجود در راه تعاملات پولی بین کشوری، نوسازی خدمات بانکی، بهبود و گسترش ابزارهای لازم برای حمایت از اقتصاد بازار، تأسیس ساختارهای سازمان یافته جهت حمایت از خدمات پولی، توسعه و تقویت تجارت آزاد در سطح منطقه از طریق عضویت در سازمان تجارت جهانی، ایجاد مناطق آزاد تجاری و مناطق ویژه تجاری و سرانجام تأسیس مجمع فرصت های اقتصادی پیش بینی شده است.^{۵۲} بدین ترتیب سمت و سوی اصلاحات اقتصادی پیش بینی شده در طرح خاورمیانه بزرگ، ادغام این منطقه در اقتصاد جهانی را دنبال می کند. یقیناً قطب این ادغام اسرائیل خواهد بود که بدین ترتیب امنیت، توسعه و منافع این کشور تضمین و بدین لحاظ استراتژی خاورمیانه ای آمریکا مبنی بر مرکزیت منافع اسرائیل در سیاست خارجی آمریکا محقق می گردد.

در واقع نه تنها به این دلیل که در دوران پس از جنگ سرد و در شرایط موجود نظام اقتصاد سیاسی جهانی، بیشترین آسیب پذیری امنیتی ایالات متحده آمریکا از محل «تهدیدات نامتقارن» از سوی بازیگران بین المللی دولتی و غیردولتی است که از عدم تقارن راهبردی برای مقابله با این کشور سود می برند، بلکه همچنین به این دلیل که ویژگی های ایدئولوژیک منطقه خاورمیانه تهدید علیه منابع لیبرال دموکراسی غرب و نظام سرمایه داری جهانی به رهبری آمریکا را تقویت می کند، تلاش آمریکا در جهت برخورد با این تهدیدات امری استراتژیک برای کاخ سفید محسوب می شود.^{۵۳} به همین لحاظ، در چارچوب «راهبرد امنیت ملی آمریکا» - که اهداف و استراتژی های این کشور در قرن ۲۱ میلادی را ترسیم می کند - یکی از راه های مقابله با اینگونه تهدیدات نامتقارن «آغاز دوران تازه ای از رشد اقتصاد جهانی از طریق تجارت و بازار آزاد و گسترش چرخه توسعه از طریق ایجاد فضای باز و زیربنای دموکراسی» معرفی شده است.^{۵۴} بدین ترتیب، طرح خاورمیانه بزرگ که بخشی از راهبرد

پیش‌گیرانه امنیت ملی آمریکا برای مقابله با تهدیدات نامتقارن و به ویژه مبارزه علیه تروریسم محسوب می‌گردد، در راستای اهداف استراتژیک آمریکا و به ویژه از طریق تلاش در جهت ادغام منطقه خاورمیانه در نظام اقتصاد سیاسی جهانی دنبال می‌شود.

فرجام

ایالات متحده آمریکا یکی از علل گسترش مقاومت و مبارزه (تروریسم از دیدگاه واشینگتن) در خاورمیانه را ایستادگی در برابر فرآیند جهانی شدن اقتصاد تلقی می‌کند که در بسیاری از نظریه پردازیه‌های عمومی مربوط به فرآیند جهانی شدن و بطور خاص پس از واقعه یازدهم سپتامبر مطرح گردیده است.^{۵۵} در این صورت تلاش در جهت ادغام «بخش ناراضی خاورمیانه» در اقتصاد جهانی، زمینه‌های مقاومت و مخالفت را از آنان سلب کرده و گسترش همکاری را با نظام اقتصاد - سیاسی جهانی باعث می‌گردد. بدین لحاظ طرح خاورمیانه بزرگ در یک افق کلان و در چارچوب نظام اقتصادی - سیاسی جهانی توسعه همکاریها و نهایتاً ادغام خاورمیانه در فرآیند جهانی شدن اقتصاد را دنبال می‌کند که در این راستا ایالات متحده آمریکا نقش بازوی اجرایی حاکمیت جهانی سرمایه را بر عهده دارد. موفقیت در ایجاد نظام اقتصاد آزاد خاورمیانه با مرکزیت اسرائیل و ادغام این منطقه در نظام اقتصاد سیاسی جهانی، علاوه بر تأمین منافع و امنیت اسرائیل یقیناً تهدیدات جدی در حوزه امنیت و منافع اقتصادی و سیاسی استراتژیک علیه جمهوری اسلامی ایران در پی خواهد داشت. به عبارت بهتر، طرح خاورمیانه بزرگ استراتژی کلان و درازمدت آمریکا را معرفی می‌کند که علاوه بر منافع میان مدت و درازمدت، اهداف و منافع اسرائیل، آمریکا و نظام اقتصاد سیاسی جهانی را دنبال می‌کند و حوزه تهدید علیه جمهوری اسلامی ایران را وسیعتر می‌کند.

به این ترتیب، در کنار تمامی اهداف استراتژیک طرح خاورمیانه بزرگ، ایران به عنوان یکی از دستاوردهای این استراتژی محسوب می‌گردد که با ادغام منطقه خاورمیانه در نظام اقتصاد جهانی تسهیل می‌گردد. هر چند به دلایل و موانع ساختاری موجود در منطقه، در سطح محدودیتهای قدرت آمریکا و ساختار نظام اقتصاد سیاسی جهانی، دست کم تحقق میان

مدت طرح خاورمیانه بزرگ با مشکلات جدی روبه رو خواهد بود، اما در صورت موفقیت آمریکا در ادغام خاورمیانه در نظام اقتصاد جهانی از طریق پیشبرد اصلاحات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در این منطقه و تثبیت منافع منطقه ای خود و منافع اسرائیل، یقیناً تهدیدات جدی متوجه کشور جمهوری اسلامی ایران می گردد. تهدیداتی که نه فقط امنیت ملی در بعد کلاسیک آن، بلکه تمامی ابعاد مدرن اقتصادی، سیاسی و هویتی امنیت مدرن کشور در این منطقه و در سطح نظام اقتصاد سیاسی جهانی را نیز دچار چالش خواهد کرد. در عین حال، تذکر این نکته نیز ضروری است که بهره برداری از فرصتهای ایجاد شده در راستای طرح مذکور و تحکیم روابط اقتصادی و تجاری با کشورهای خاورمیانه، می تواند بسیاری از این تهدیدات را به فرصتهای ارزشمندی تبدیل کند. تهدید منافع و امنیت اقتصادی جمهوری اسلامی ایران به معنای تهدید توانایی و امکان دسترسی کشور به منابع، سرمایه ها و بازار جهانی و بی ثباتی نظام اقتصاد ملی می باشد که از طریق اجرای مفاد طرح خاورمیانه بزرگ و پیشبرد اهداف کلان آمریکا در راستای انجام اصلاحات مورد نظر در خاورمیانه تحقق یابد. برخی از این تهدیدات ناشی از ابزارها و سیاستهایی خواهد بود که آمریکا در راستای پیشگیری از نقش منفی جمهوری اسلامی ایران در اجرای مفاد اصلاحات طرح خاورمیانه بزرگ به کار می گیرد. از جمله این ابزارها، تقویت، گسترش و سازماندهی مجدد تحریمهایی است که علیه انقلاب اسلامی ایران از سالهای گذشته در دستور کار تصمیم گیرندگان سیاست خارجی آمریکا قرار دارد. برخی از این ابزارها در مخالفت با توسعه معاملات، تجارت و تعاملات اقتصادی، نفتی و گازی کشور گسترش خواهند یافت (که ما طی سالهای اخیر شاهد آن بوده ایم). اما محور تهدیدات علیه امنیت اقتصادی کشور در چارچوب طرح خاورمیانه بزرگ گسترش یک نظام اقتصاد آزاد در همسایگی ایران و محرومیت از هرگونه تعامل جمهوری اسلامی ایران با این نظام به عنوان سرپل نظام اقتصاد جهانی خواهد بود، نظامی که کشور - حداقل بر اساس چشم انداز ۲۰ ساله و اعلام سیاست خارجی درازمدت خود - تلاش دارد «تعامل سازنده» با آن را دنبال کند، و این تهدید جدی علیه ما خواهد بود. اگر نظام اقتصاد آزاد خاورمیانه با مرکزیت و استیلای اسرائیل تحقق یابد، اساساً جمهوری اسلامی ایران محدودیت

هویتی و امنیتی ساختاری در تعامل با آن خواهد داشت و در صورت عدم تعامل با آن شاید دچار برخی محدودیتهای منابع، فرصتها و سرمایه‌هایی شود که در راستای توسعه اقتصادی خود دنبال می‌کند.

بر اساس چارچوب تحلیل وابستگی متقابل - به عنوان یکی از اصول اقتصاد سیاسی جهانی - افول نسبی قدرت اقتصاد جهانی آمریکا و در نتیجه تضعیف نسبی جایگاه قدرت جهانی (هژمونی) آن، این کشور را واداشته است تا با تهاجم به عراق و حضور گسترده و از نو سازماندهی شده در خاورمیانه به بازسازی قدرت سیاسی منطقه‌ای متکی بر حضور نظامی و قدرتمند در خاورمیانه پردازد و بدین ترتیب جایگاه قدرت جهانی خود را به ویژه در روابط با دیگر قدرتهای اقتصادی و سیاسی جهانی بهبود بخشد. مضافاً بر اینکه اساساً حضور در عراق و منطقه خاورمیانه تبعات مثبت اقتصادی برای این کشور چه در حوزه دسترسی به نفت و انرژی و کنترل بازارهای جهانی نفت و تأثیرگذاری بر اوپک و در نتیجه بر بازارهای پولی و تقویت نقش دلار در مبادلات جهانی و هر چه از حیث کنترل گلوگاه سرمایه‌گذاری خارجی در عراق، و بالاخره چه از لحاظ بهره‌برداری گسترده در ارتقاء قدرت رقابت اقتصادی خود و نهایتاً تلاش در جهت تقویت فرآیند جهانی شدن و ادغام این منطقه با استیلای اسرائیل در نظام اقتصاد سیاسی جهانی ایجاد کرده است.

در حالی که در فرآیند جهانی شدن اقتصاد در دوران پس از جنگ سرد توانمندیها و قدرت برتر تکنولوژیکی و رقابت اقتصادی از مهمترین مؤلفه‌های قدرت جهانی و حتی تأمین‌کننده امنیت - به ویژه در چارچوب مفهوم جدید سیستم جهانی شده - محسوب می‌گردد، ظهور پیامدهای افول نسبی قدرت هژمونیک اقتصادی و پایان دوران طلایی بدون رقیب برای آمریکا در دوران پس از جنگ سرد، ناتوانی آشکار این کشور در تأمین امنیت به مفهوم نوین آن را در پی داشته است. لذا تمسک به ابزارها و چارچوبهای امنیتی مدرن، راه کار پیش روی واشینگتن در پرداختن به امنیت ملی و بین‌المللی خود از یکسو و تقویت جبهه رقابت اقتصادی، سیاسی در برابر دیگر قدرتهای بزرگ اقتصاد جهانی از سوی دیگر در فرآیند جهانی شدن اقتصاد که سرمایه‌داری جهانی^{۵۶} با خروج از پوسته مرزها، دولت‌ها و موانع ملی،

امروز در حال تثبیت حاکمیت جهانی می باشد و این حاکمیت را در ورای حاکمیت تمامی دولتها - تمامی دولتهای قدرتمند اقتصادی و سیاسی و دولتهای متوسط و ضعیف - به طرق و در سطوح متفاوت قرار داده است، سبب شده تا منافع ملی دولتها را - حتی دولتهایی که در دوران بین المللی شدن سرمایه، تولید و تجارت در فردای جنگ جهانی دوم نقش اساسی ایفا کرده اند، به ویژه ایالات متحده آمریکا - در رتبه دوم اهمیت قرار دهند. این امر برای ایالات متحده آمریکا که تاکنون با بهره مندی از اقتدار بر نظام بین الملل و یا سابقه برخورداری از موتور محرکه بین المللی اقتصاد توانسته بود در صحنه های سیاست بین الملل جایگاه هژمونیک خود را حفظ کند، اینک مجبور به تمسک به ابزارهای مدرن تأمین امنیت کرده است. آمریکا برای بهره مندی از مواهب امنیت مدرن در عصر جهانی شدن، می کوشد با عنوان نمودن و پیشبرد طرح خاورمیانه بزرگ و تلاش در جهت ادغام این منطقه حول استیلای اسرائیل در نظام اقتصاد سیاسی جهانی، همچنان از یک جایگاه و یک بازوی مهم اقتصادی سیاسی و امنیتی حاکمیت جهانی سرمایه داری ظاهر گردد و به این ترتیب منافع خود را در راستای این حاکمیت تعریف کند و این تحول مهمی است که در راستای نقش و جایگاه دولت در عصر جهانی شدن روی داده است. □

پاورقیها:

۱. ببینید، حسین پور احمدی، «اقتصاد سیاسی بین الملل و تهاجم آمریکا به عراق»، فصلنامه راهبرد دفاعی، بهار ۱۳۸۳.
۲. طرح «خاورمیانه بزرگ» نخستین بار توسط کاولین باول وزیر خارجه وقت ایالات متحده آمریکا در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۲ اعلام گردید.
3. The Interdependency Principle.
4. Robert Gilpin, *War and Change in world Politics*, Cambridge: Cambridge University Press, 1981. Robert O. Keohane, *After Hegemony; Cooperation and Discord in the world Political Economy*, Princeton: University Press 1984. Stephen D. Kranser (ed.), *International Regimes*, Ithaca, New York: Cornell University Press, 1983. Devid Rapkin (ed), *World Leadership and Hegemony*, Boulder and London, Lynne Rienner. 1990 W. R. Thompson, *On Global War; Historical Structural Approaches to World Politics*, Columbia: University of South Carlonia Press, 1988.
5. Robert Keohane, and Joseph S. Nye, *Power and Interdependence*, Boston: Little, Brown, 1977. Richard Stubbs and Geoffery R.D. Underhill (eds), *Political Economy and Changing Global Order*, Toronto: Mcclelland & Stewart Inc. 1994.
۶. ببینید حسین پور احمدی، «اقتصاد سیاسی تعامل دولت و نظام جهانی در تدوین سیاست خارجی»، مجله سیاست خارجی، زمستان ۱۳۸۱، ص ص ۱۰۸۲-۱۰۵۱.
7. Robert Gilpin, *The Political Economy of International Relations*, Princeton: Princeton University Press, 1987.
۸. پور احمدی، «اقتصاد سیاسی بین الملل و تهاجم آمریکا به عراق»، پیشین.
۹. ببینید: حسین پور احمدی، «اقتصاد سیاسی بین الملل و پیامدهای اقتصادی - سیاسی حملات یازدهم سپتامبر در آمریکا»، مجله مطالعات دفاعی - امنیتی، پاییز ۱۳۸۰.
10. Paul Krugman, *The New York Times*, 30 September 2001
11. *The Financial Times*, 30 November 2001.
۱۲. امنیت انرژی در جهانی ناامن: افزایش تقاضای جهانی برای واردات انرژی»، مجله روند اقتصادی، شماره ۶، اردیبهشت / خرداد ۱۳۸۳، ص ص ۳۶-۳۷
13. *The New York Times*, 25 March 2005.
۱۴. بر اساس برآوردهای آژانس بین المللی انرژی، بانک جهانی و بریتیش پترولیوم، ژوئن ۲۰۰۳
۱۵. منبع، پی تی ای، لندن، ۲۰۰۳
16. WWW. Fguide. Org / bulletin, oidepend
17. Valerie Marcel & Jogn Mitchell. Iraqs oil tomorrow.
18. Michael Renner, "Post-Saddam Iraq: Linchpin of a New Oil Order," *World Watch Institute*, Jan 2003.
۱۹. ببینید، مراد سیف، «تحلیل جایگاه نفت در تهاجم به عراق»، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۴۴.
20. *The Wallstreet Journal*, 16 jan. 2003

۲۱. سیف، پیشین، ص ص ۹۵-۱۲۰.

22. Barry Buzan, *The Interdependence of Security and Economic Issues in the World Order*, in Richard Stubbs and Geoffrey R.D, *Ibid.*

23. *The Guardian*, 5 may 2003.

24. *Ibid.*

25. MEES, 18 october 2004.

26. *Ibid.*

27. *Ibid.*

28. *Ibid.*

۲۹. تری تریف، استوارت کرافت، لوسی جیمز و پاتریک مورگان، رویکرد نوین اقتصادی: مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، گردآوری و ترجمه اصغر افخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ص ۲۹۳-۳۰۸.

۳۰. ببینید، حسین پورا احمدی، «انقلاب اطلاعاتی - ارتباطاتی: تبیینی نوا از منابع قدرت ملی در عصر جهانی شدن»، مجله راهبردهای سیاسی و بین المللی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۲، ۱۳۸۱.

31. Theodore H. Moran, "The Globalization of American Defence Industries: Managing the Threat of Foreign Dependence," *International Security*, 15 (1), Summer 1990, p. 57.

32. Caroline Thomas, *In Search of Security: The Third in International Relations*, Brighton, 1987.

33. OECD, United States, 2004, United States Commerce Dept, 2004.

۳۴. سایت اینترنتی Mwhodges

۳۵. ببینید، حسین پورا احمدی، «جهانی شدن و چالش مفاهیم در وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱»، مجله سیاست خارجی، پاییز ۱۳۸۱.

36. m.rad @ gmx. Net.

37. *Ibid.*

۳۸. دی سایت، به نقل از «برندگان واقعی جنگ»، روزنامه ایران، ۱۹ اسفند ۱۳۸۱، ص ۱۸

39. Raytheon.

40. *Ibid.*

41. *Ibid.*

42. *The New York Times*, 1 Mars, 2002.

۴۳. روزنامه الوطن، چاپ عربستان سعودی، ۸۲/۲/۱۳

۴۴. همان.

45. MEES (*Middle East Economic Studies*) 18 October 2004.

46. *The New York Times*, 25 March 2005.

47 Arab oil gas, 16 october 2004

۴۸. سر مقاله رونامه دلیلی استار، چاپ بیروت، ۲۱ اکتبر ۲۰۰۴.

49. Integration

50. MEES (*Middle East Economic Studies*), 18 october 2004.

۵۱. ببینید، سید جلال الدین دهقانی، «خاورمیانه بزرگ و امنیت ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۳۸۳، ۲۵.

۵۲. همان.

۵۳. ببینید، ابراهیم متقی، «عملیات پیش دستی کننده و تصاعد بحران در خاورمیانه جدید»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، پاییز و زمستان ۱۳۸۲.

۵۴. ببینید، کمیسیون امنیت ملی آمریکا، استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه جلال دهمشگی، بابک فرهنگی و ابوالقاسم راه چمنی، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی و مطالعات تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱.

۵۵. پورا احمدی، «یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و چالش مفاهیم جهانی شدن»، پیشین.

56. *The Global Capitalism*



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی